



چرا ابن سینا مابعدالطبیعه ارسطو را چهل بار خواند و نفهمید؟! / حسرت ملاصدرا درباره ابن سینا

بهرام دلیر در پاسخ به این سؤال که چرا ابن سینا چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خوانده بود اما آنرا درک نکرده بود، گفت: به نظرم عوامل مختلفی دست به دست هم داده بود که بوعلی سینا مابعدالطبیعه ارسطو را نفهمد؛ یک سری از عوامل به خود او، یک سری به متن و یک سری به محتوا بر می گردد.

بهرام دلیر در پاسخ به این سؤال که چرا ابن سینا چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خوانده بود اما آنرا درک نکرده بود، گفت: به نظرم عوامل مختلفی دست به دست هم داده بود که بوعلی سینا مابعدالطبیعه ارسطو را نفهمد؛ یک سری از عوامل به خود او، یک سری به متن و یک سری به محتوا بر می گردد. به گزارش خبرنگار مهر، در زندگی ابن سینا این داستان مشهور است که او کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را چهل بار خوانده و متوجه نشده است. اینکه نابغه شرق نتوانسته است این کتاب را بفهمد یکی از رازهایی است که در زندگی ابن سینا وجود دارد که در زندگی نامه اش به دلایل این موضوع اشاره نمی کند. برخی از کارشناسان مانند دکتر نصرالله حکمت معتقدند اگر ابن سینا کتاب اغراض مابعدالطبیعه ارسطو اثر فارابی را نمی دید، دیگر ابن سینای فیلسوف نداشتیم چون به شکلی ابن سینا از فلسفه زده شده بود و به بن بست رسیده بود و با دیدن این کتاب دوباره به فلسفه روی آورد. در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین دکتر بهرام دلیر، عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مدرس خارج فقه، اصول، فلسفه و عرفان به بررسی این موضوع پرداختیم که اکنون پاسخ وی از نظر شما می گذرد.

ابن سینا دارای استعداد ذاتی فلسفی بوده است. ملاصدرا و یا برخی دیگر از اندیشمندان ما به خاطر عشق به فلسفه دچار مشکلات زیادی در زندگی خود شده بودند اما از فلسفه زده نشدند. به نظرم ساختار شخصیتی بوعلی سینا با فلسفه مشاء که رئیس این مکتب است سازگار است. بوعلی شخصیتی نیست که در بحثهای فلسفی به بن بست رسیده باشد، چون راهکارهای فلسفی وجود دارد که در کل دنیا مرسوم است. تأملات فلسفی و عقلانیت و ... و یا امور دیگر وجود دارند که برای حل مسائل فلسفی به کار می برند. بوعلی سینا به گفته خودش، روش دیگری دارد که وقتی به مسائل مشکل برخورد می کرد به مسجد جامع شهر پناه می برد و دو رکعت نماز می خواند و حل مسأله را از پروردگار عالم مسئلت می کرد. با این رویکرد خیلی سخت است بگوئیم ابن سینا در مسأله ای به بن بست رسیده و واقعا دیگر نتوانست راهی بیابد و تا اغراض مابعدالطبیعه ارسطو اثر فارابی را دید، کل معما برایش حل شده است.

کتابهای شرح به عنوان کتابهای کمک آموزشی در همه جهان جایگاه خاص خود را دارد اما بوعلی سینا شخصیتی نیست که با نفهمیدن یک مسأله علمی از فلسفه رویگردان باشد. بوعلی سینا در بحثهای اجتماعی بعضا به بن بستهایی می رسد و به قولی از اینجا رانده و از اینجا مانده و عمری خانه به دوش است و شهرهای مختلف ایران در آن زمان از کابل، گرگان، ری و همدان و ... را طی می کند اما هیچ وقت دست از سر بحثهای فلسفی بر نداشت. اینکه ابن سینا به مسأله فلسفی برخورد و دچار مشکل شد از فلسفه زده شد و کتابی به داد او رسید و با این کتاب دوباره وارد بحثهای فلسفی شد و اگر این کتاب نبود به بحثهای فلسفی بر نمی گشت با استعداد و علاقه مندی و شخصیت فلسفی که بوعلی سینا قریب به محال است.

بعضی مواقع در محاوره های علمی وقتی کسی بخواهد کتابی را تعریف کند و به آن ارج بنهد مثل ابن سینا که می خواهد به اغراض مابعدالطبیعه ارسطو اثر فارابی ارج نهد و تعریف کند چه بسا به گفتارهایی این چنینی برسد، ولی شخصیتی که ما از بوعلی سینا می شناسیم به مجرد دیدن یک مسأله مشکل فلسفی سخت از فلسفه رانده و رویگردان شده و کتابی باعث شد که از فلسفه برنگردد امکان ندارد. پذیرش این حرف و سخن خیلی سخت است با توجه به آثاری که از بوعلی سینا مانند شفا، نجات، اشارات و تنبیهات و ... مانده که با ذوق فلسفی منحصر به فرد روبرو هستیم نمی توان این ادعا را پذیرفت. چنانچه ریاضیدان با یک مسأله مشکل ریاضی از ریاضیات بر نمی گردد. ابن سینا در مسیر زندگی خود با کتابی برخورد کرد که به حل معمایی به او کمک کرد اما اینکه بگوئیم قبل از این حالت از فلسفه رویگردان شد به این معنا که فلسفه را سه طلاقه کرد و بعد با دیدن اغراض مابعدالطبیعه دوباره به فلسفه روی آورد به نظرم امر مشکل و حرف سختی است.

*** چرا ابن سینا مابعدالطبیعه ارسطو را نفهمید؟!**

بعضی از مؤلفان موجزنویس هستند مثلاً سید مرتضی در بحثهای فقهی و اصولی موجزنویس است یا در بحثهای فلسفی، فارابی خیلی موجزنویس است و لذا رساله های فارابی خیلی موجز است. اما روش شیخ الرئیس بسط بحث است. شفا را ببینید که چقدر بحثها را بسط می دهد. برخی از متنها مثل آثار میرداماد خیلی مغلق است. یکی از ضعفهایی که در بوعلی بوده این است که در ادبیات عرب چندان مسلط نبوده است. نوشته ای مثل شفا با اشارات خیلی فرق دارد چون به نظر می رسد اشارات را در اواخر عمر ابن سینا نوشته شده ادبیات عرب آن خیلی قوی تر از شفاست. همچنین آثاری که به زبان فارسی نوشته چون به فارسی دری است فهم آن مشکل است.

همچنین عوامل ناشناخته دیگر دست به دست هم داده و باعث شده که او مابعدالطبیعه ارسطو را نفهمد. موجزنویسی و خلاصه نویسی مابعدالطبیعه و مغلق نویسی آن و ... باعث شده که ابن سینا این کتاب را نداند و نفهمد که هیچ اشکالی هم ندارد. بعضا متنهایی را می بینیم که با یک محتوا هستند اما همان محتوا که توسط فیلسوفی نوشته شده اصلا فهمیدنی نیست اما اگر همین محتوا را فیلسوف دیگری بنویسد به راحتی فهمیده می شود مثلا متنهای ملاصدرا به گونه ای است که انگار شعر نوشته است از بس که مسجع است و زیباست، اما شفای بوعلی چنین نیست با اینکه گسترده نوشته است اما با این همه به روانی قلم ملاصدرا نمی رسد.

پس به نظرم عوامل مختلفی دست به دست هم داده بود که بوعلی سینا مابعدالطبیعه ارسطو را نفهمد. یک سری از عوامل به او، یک سری به متن و یک سری به محتوا بر می گردد. بحثهای مابعدالطبیعه بحثهای سنگینی است، لذا ملاصدرا گلایه‌مانند یا آرزومانندی دارد که می گوید: «ای کاش بوعلی سینا این همه عمرش را در طب، طبیعیات، موسیقی، ریاضیات و ... سپری نمی کرد به جای همه اینها در الهیات غوطه ور می شد.« مسلما با این کار فراورده های بوعلی سینا در این جهت بیشتر و زیباتر می شد. بحثهای الهیات پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. متافیزیک و مابعدالطبیعه مشکلات خاص خود را دارد و با دنیای محسوس ما فاصله دارد و به همین خاطر چندان با آن مأنوس نیستیم و فهم آنها سخت است.